

وقتی که علم نابینا می کند

متیو سیلور استون

ترجمه: فرهاد خلقتی

www.ketab.ir

Silverstone, Matthew

سرشناسه: سیلوراستون، متیو
عنوان و نام پدیدآور: وقتی که علم نابینا می کند / متیو سیلوراستون؛ ترجمه فرهاد خلقتی.
مشخصات نشر: تهران: نارون دانش، ۱۴۰۰.

مشخصات ظاهری: ۳۵۴ ص.
شابک: ۶۰۰۰۰-۱-۳۰۹-۲۷۶-۶۲۲-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: Blinded by Science, 2011.
یادداشت: کتابنامه.

موضوع: علوم - فلسفه

موضوع: Science - Philosophy

شناسه افزوده: خلقتی، فرهاد، ۱۳۶۲ -، مترجم
رده بندی کنگره: Q۱۷۵

رده بندی دیویی: ۵۰۱

شماره کتابشناسی ملی: ۷۵۲۲۰۵۳
اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیبا

این اثر ترجمه‌ای است از:

Blinded by Science

Matthew Silverstone

Lloyd's World Publishing, 2011

وقتی که علم نابینا می کند

مؤلف: متیو سیلوراستون

ترجمه: فرهاد خلقتی

ناشر: نارون دانش

ویرایش / صفحه‌آرایی / طراحی جلد: فرهاد خلقتی

گرافیکست و مشاور هنری: ایمان جلیلی

نوبت چاپ: اول / ۱۴۰۰ شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه قیمت: ۶۰۰۰۰ تومان

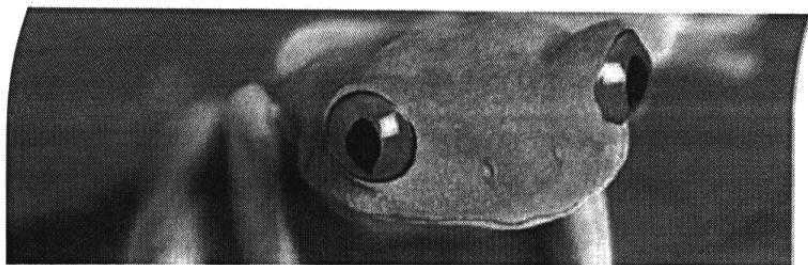
همه‌ی حقوق انحصاراً برای مترجم محفوظ است.

تماس: fkhelghati.spub@gmail.com



انتشارات نارون دانش: میدان انقلاب اسلامی، خیابان کارگر شمالی، خیابان نصرت شرقی، پلاک ۷۲، واحد ۱.

تلفن: ۰۲۱۶۶۹۳۲۲۴۵ - ۰۹۲۲۴۰۱۳۷۰۴
www.narvanpub.com narvanpub@gmail.com



فهرست

۱۵	مقدمه
۳۳	آرتعاشها
۵۹	آب
۱۱۵	خورشید و ماه
۱۶۵	آهن رباها
۱۸۹	زنبورها و پرندگان
۲۲۳	فناوری
۲۵۳	سِر جی. سی. بوز
۲۹۳	گیاهان
۳۲۹	کتابنامه
۳۵۳	سپاسگزاری
۳۵۵	درباره مولف

نطفه‌ی یک اندیشه

برای من آغاز واقعی، و بذر اولیه‌ی ایده‌ی این کتاب، به طور عجیب و غریبی از یک درخت بود. مطمئنم که در میان نسلی از دیگر شهرنشینان شناخت متوسطی از درختان دارم. بعضی درختان را می‌توانم تشخیص دهم، اما آنها خیلی انگشت‌شمارند. می‌دانم در بهار برگ در می‌آورند، که در پاییز می‌ریزد. هر چند می‌دانم بعضی درختان در تمام طول سال برگهای خود را نگه می‌دارند. می‌دانم واقعا دوست دارم کنار درختان بزرگ باشم، و وقتی که در پارکهای محلی هستم به دلیلی همیشه به سوی آنها جذب می‌شوم. من از درختان خوشم می‌آید، اما جز در دوران کودکی که از آنها بالا می‌رفتم به یاد نمی‌آورم تا حالا به آنها زیاد فکر کرده باشم. تا آن روز. روزی که شخصی، که احترام زیادی برایش قایلم، به طور اتفاقی به من گفت که بروم و درختی را لمس کنم چون سلامتی‌ام را بهبود می‌دهد.

خوب، می‌توانید نگاه سراسر ناباورانه مرا در نظر مجسم کنید. به گمانم این احتمالا یکی از خنده‌دارترین پیشنهادهایی بود که تا به حال کسی به من داده بود - که به پارک بروم، کنار درختی بایستم و آن را لمس کنم. حتی تصور آن هم خنده‌دار بود. مطمئنم قبلا درختان را لمس کرده بودم، مسلما در همان دوران کودکی که از آنها بالا می‌رفتم، اما نمی‌توانستم به خاطر بیاورم که در خود تاثیری جسمانی، مثبت یا منفی، مشاهده کرده باشم. بنابراین می‌توانید درک کنید که به هیچ وجه خیال نداشتم امیال دوستم را برآورده کنم و کاری کنم که در پارک مثل احمقی به نظر برسم، که به درخت تکیه می‌دهد، و بهتر می‌شود.

منظورم این است که، چه مدت باید این کار را انجام می‌دادم — یک دقیقه، بیست دقیقه، خدا نکند یک ساعت؟ و چه درختی را لمس می‌کردم؟ درختی بزرگ، درختی کوچک؟ او کتاب راهنمای آموزشی به من نداده بود.

برای من جای تعجب نداشت که ایده‌ی او را به کار نبردم، اما، با این وجود، چیزی که به شدت مرا شگفت زده کرد این بود که پسر نوزده ساله‌ام پیشنهاد او را به کار بست. وقتی که نتیجه‌ی لمس کردن درخت را در او دیدم نظرم کاملاً عوض شد و در واقع چشمانم به دنیایی کاملاً تازه باز شد. منظورم این است که، اگر درخت می‌تواند ما را تحت تاثیر قرار دهد، معنی آن چیست؟ به نظر می‌رسید معانی بسیار زیادی داشته باشد — آن قدر زیاد که می‌خواستم بیشتر تحقیق کنم و بینم در پس آن چه شواهد علمی وجود دارد.

اما خیلی تند رفته‌ام و به شما نگفتم در آن روز سرنوشت ساز برای پسر من چه اتفاقی رخ داد. اگر بخوام داستانی بسیار طولانی را خلاصه کنم، پسر من دچار خستگی مزمن شدید بود. تا قبل از اینکه بیمار شود، دانش آموز ساگره اولی بود که عاشق فوتبال بازی کردن بود. در مقام پدر، تمام راههای پزشکی پذیرفته شده را، که در مورد خستگی مزمن بسیار محدود هستند، امتحان می‌کنید، و بیشتر راهها شما را نزد روانپزشکان می‌برند. اما چون هم پدرم هم برادرم استاد روانپزشکی هستند، می‌دانستم آنجا راه حلی وجود ندارد — خستگی مزمن مشکل جسمانی است، نه مشکل روانی. بنابراین چه چیزی برای از دست دادن داشتیم اگر به شیوه‌ی درمان 'علم طبابت قلبی' متوسل می‌شدیم؟

این وضع زمانی به ما تحمیل شد که دکترها و کاروران پزشکی مکمل به ما گفتند که چاره‌ی دیگری ندارند و کار دیگری نمی‌توان انجام داد. همسر من بود که پیشنهاد کرد حتی ایده‌های "احمقانه" را هم امتحان کنیم، چون چه چیزی برای از دست دادن داشتیم؟ آن گشتگو را به طور واضح به یاد می‌آورم. دور میز آشپزخانه مان به شدت ماتم زده نشسته بودیم که رو به دوستم که کنارم نشسته بود کردم و گفتم: "بین چقدر درمانده شده ایم - واقعا می‌خواهیم خدمات یک شفادهنده را امتحان کنیم."